

چو چشم از اشک بونمید آید
 کی باشد در دکنی لبش ز
 بگره آیدین زینجی در قنات پوسف علیہ السلام و تالیف و تالیف برین لیل
 چو دل با دلبری آرام گیرد
 روزصل دیگری کی کام گیرد
 کجی پروانه پرد سوی خورشید
 چو باشد سوی شمعش بودی آید
 ننی صد دسته ریگان بپیشلب
 نجا هد خاطرش خرنک تک
 ز مهر آتش چو در نیلو فرافند
 تماشای مهرش کی در خور آید
 چو خواهد شتر جان شست آید
 نینقد سودمندش کباب
 زینجی را دران فرخنده نزل
 همه سباب حنمت بود حاصل
 غلای بود پیش روی خورشید
 بود از مال و زر کجی چربش
 پرستاران کلبوی گل اندام
 پرستاریش را با جود آید
 کز آن دل اشوب دل آرام
 با خدمت کوی نشسته آید
 علامان قصب پوشش کزین
 ز سر تا پای شیرین چون آید
 سیه فامانی از غنر کشته
 رشتنوت پاک از من چون آید

یقمان

یقمان حرم پاک یاری
 امینان حرم در کار سازی
 ز خاتونان مصری بمنشینان
 بر عنای و خوباناز نینسان
 همه هم قامت و خمر آید
 ز ذوق بمنشینان آید
 ز لحنای با هم در وصف آید
 که یکسان باشد آید آید
 با طحرفی افکنده بود
 درون بخون و لبر چینه بود
 بظاهر بگفتند دشمنو داشت
 ولی دل جای دیگر در گرفت
 لبش خلق در گفتار آید
 دلی جان در لبش یاری بود
 از آن یاری کرد در شاد آید
 بنودش با کسی چون شکم
 بصورت بود با مردم نشسته
 ز وقت صبح تا شب کار آید
 چو شب چه جبهه مشکین پرده آید
 خیال دوست در خطرات آید
 برانوی ادب بنشینش آید
 برض او رسایدی تم توش
 میان دوستان کرد آید این
 چو مدد پرده اشش نمانشست
 نشاندی تا سحر برسد نماز
 برض او رسایدی تم توش